

قصب نرگس یا قصب زرکش؟

دکتر مهدی نوریان

دانشگاه اصفهان



یکی از بحث‌انگیزترین آیات حافظ که تا کنون نظرهای فراوانی درباره‌ی ضبط صحیح کلمات و معنی درست آن در کتاب‌ها و مقالات گوناگون آمده، بیتی است که در

تصحیح مرحوم علامه‌ی قزوینی به این‌گونه ثبت شده:

مرا و سرو چمن را به خاک راه نشاند زمانه تا قصب نرگس قباى تو بست

و در تصحیح شادروان استاد دکتر خانلری به این شکل:

مرا و مرغ چمن را ز دل ببرد آرام زمانه تا قصب نرگس و قباى تو بست

و در حاشیه‌ی چاپ قزوینی تصریح شده است که در غالب نسخ به جای کلمه‌ی

«نرگس»، «زرکش» آمده است.

در کتاب سودمند «ایات بحث‌انگیز دیوان حافظ» تألیف دوست محقق و فاضل بنده - دکتر ابراهیم قیصری - نشانی حدود بیست اظهار نظر بلند و کوتاه درباره‌ی این بیت آمده که تنها بخشی از اظهار نظر هاست و نشانی از آن چه در شروح حافظ از سودی تا دیگران در این باره نوشته شده، در آن کتاب دیده نمی‌شود.

بنده همه‌ی این اظهار نظرها را به دقت از نظر گذرانده و چون آن‌ها را قانع‌کننده نیافته، کوشیده است تا به یاری ایات دیگری از خود حافظ و شاعران دیگر، راه حلی برای این مسأله بیابد که در این گفتار عرضه خواهد شد.

البته چون بسیاری از آن نظرها به تعبیر استاد مینوی «تکلف و معنی تراشی» است و بسیاری نیز مشابه یکدیگر است، نیازی به ذکر همه‌ی آن‌ها نیست، بنابراین برای یادآوری و ورود به بحث، تنها به چند مورد شایسته‌ی تأمل در آن‌ها اشاره خواهد شد.

قدیم‌ترین مطلبی که بنده در این باره دیده است، نوشته‌ی سودی بسنوی است که می‌گوید: نرگسین قبا، نوعی لباس است که او چهل سال پیش از نوشتن شرح حافظ آن را در تن یکی از بیگ‌زادگان گرجی دیده و از نوکر او پرسیده که به این لباس چه می‌گویند و

او پاسخ داده است: قبای نرگسی. *مقاله جامع علوم انسانی*

پس از آن درباره‌ی شکل این لباس و کمر بند آن توضیح مفصلی آورده و گفته: سبب آن‌که این لباس را نرگسی می‌گویند، این است که یقه‌ی آن کنگره‌دار و شبیه گل‌برگ‌های نرگس است و در ادامه می‌نویسد:

«قبای نرگسی، کمر بند مخصوص به خود دارد و به این نوع کمر بند قصب گویند»،
(شرح سودی، ج ۱، ص ۲۳۹).

در میان معاصران، قدیم‌ترین نظر از استاد بنده، روان‌شاد دکتر پرویز خانلری است که در سال ۱۳۲۷، در رد آن چه در چاپ مرحوم قزوینی آمده به اختصار نوشته است:

«در مصراع دوم، قصب نرگس قبا، بی معنی ست و قصب زرکش قبا هم معنی درستی ندارد و مصراع اول در نسخه‌ی قدیم‌تر به کلی مختلف است و اشکال مصراع دوم نیز از روی آن حل می‌شود:

مرا و مرغ چمن را ز دل ببرد آرام زمانه تا قصب نرگس و قبا ی تو بست
یعنی زمانه، با بستن قصب نرگس، آرام مرغ چمن را برد و با بستن قبا ی تو، آرام مرا،
(یغما، سال اول، ص ۲۶۹).

متأسفانه استاد ننوشته‌اند که بستن قصب نرگس به چه معنی ست و چرا قصب زرکش معنی درستی ندارد.

مرحوم استاد سیدمحمد فرزانه، نظر دکتر خانلری را رد کرده و نوشته است هم قصب نرگس قبا - با غرابتی که در آن است - و هم قصب زرکش قبا معنی دارد. «نرگس» به جای نرگسی به کار رفته و صفت «قصب» است، یعنی قصبی که در نرمی و نازکی و رنگ و رونق به گلبرگ نرگس شبیه است و شاید در عصر حافظ این نوع قصب را «قصب نرگس» می‌گفته‌اند و شاید هم قصب نرگس اضافی تشبیهی باشد، مانند: لب لعل و دل سنگ و جز آن.

مرحوم فرزانه، «قصب زرکش قبا» را هم خالی از هر نوع تعقید و غرابت و خلافت قیاس بودن دانسته و بیت را در هر دو وجه متن و حاشیه‌ی چاپ قزوینی دارای معنایی بسیار عالی و مضمونی بدیع و شاعرانه وصف کرده است. (مقالات فرزانه، ص ۲۱۵).

روان‌شاد استاد مینوی نیز در پی چند نظر که در مجله‌ی راهنمای کتاب چاپ شده و یکی «قصب ترکش» را درست داشته و دیگری «مراد سرو چمن» و دیگری «هزار سرو و چمن» و جز آن‌ها، در همان مجله با لحن خاص خود نوشته است:

«معنی واضح است و محتاج به تکلف و معنی تراشی نیست، زمانه مرا و سرو چمن را

به خاک راه نشانده است. سرو را از وقتی که قصب نرگس را بسته و مرا از وقتی که قباى تو را بسته است»، (راهنمای کتاب، سال ۶، ص ۳۸۳).

اما ایشان نیز متأسفانه نگفته‌اند معنی واضح «زمانه قصب نرگس را بسته» چیست و چرا این کار، سرو را به خاک راه نشانده است.

به راستی، آیا کدام هم چشمی و حتی مقایسه‌ای بین سرو و نرگس تاکنون درجایی دیده شده است؟ فرض کنیم منظور استاد مینوی چنین بوده است که زمانه قصب نرگس را بسته یعنی لباسی زیبا بر تن نرگس پوشانده و آن را آراسته و دل‌فرب کرده است. در این صورت، چرا باید سرو ذلیل و بیچاره شده باشد؟ ظاهراً به همین دلیل در بعضی نسخه‌ها، «سرو چمن» تبدیل به «مرغ چمن» شده است، تا شاید مناسبتی با نرگس پیدا کند.

مرحوم پرتو علوی در کتاب «بانگ جرس» (ص ۹۰) تلفیقی از مطالب سودی و دکتر خانلری و فرزاد را بدون اشاره به پیشینه‌ی بحث آورده است و کسان دیگری نیز پس از او، همین معامله را با نوشته‌ی خود او کرده‌اند. شاهد دیگری برای این که دنیا دار مکافات است.

استاد دیگر بنده، شادروان دکتر عباس زریاب‌خویی، ضبط بیت را از چاپ دکتر خانلری آورده، که به جای «سرو چمن»، «مرغ چمن» است و بستن را خلق و آفرینش هنری و به وجود آوردن، معنی کرده و نوشته است:

«فصل بهار تا قصب نرگس را بسته است، یعنی به وجود آورده است، از دل مرغ چمن آرام برده است. قصب پارچه‌ی نرم کتانی گران‌بهایى بوده است و حافظ گلبرگ‌های لطیف نرگس را به آن تشبیه کرده است. (آینه‌ی جام، ص ۳۰۳).

شاعر و ادیب ارجمند شیراز، جناب هاشم جاوید، نظر استاد زریاب را پسندیده‌اند

که «بستن» به معنی «به وجود آوردن» است و سپس بیت را چنین معنی کرده‌اند:
 از آن زمان که روزگار قصب نرگس را بست، یعنی اندام زیبای نرگس را که از ظرافت
 چون نی نازک و از لطافت چون نازنینی پرنیان‌پوش است، آفرید، مرا به خاک راه نشاند.
 زیرا نرگس با آن بر و بالا و چشم مست، یاد تو را زنده کرد و مرا بیش‌تر شیفته‌ی تو
 ساخت. (حافظ جاوید، ص ۱۴۹).

البته پیش از ایشان نیز کسانی ظاهراً با الهام از ابیاتی نظیر بیت زیر:

نرگس از چشم تو دم زد بر دهانش زد صبا

درد دندان دارد اکنون می‌خورد آب از قلم

بدون این که اشاره‌ای به آن کرده باشند، معنی فی را برای کلمه‌ی قصب و ارتباط آن با

نرگس، در بیت حافظ مطرح کرده‌اند.

مرحوم دکتر حسین علی هروی نیز با توجه به گفته‌ی سودی، نوشته است:

مقصود از قصب بستن، طبعاً کمر بند بستن است که با سرو و زیبا ساختن اندام نیز

مناسب است، پس معنی بیت این است که روزگار کمر بند زریفت قبای تو را بر اندامت

بست و قامتت چنان فریبده و دلربا شد که من از عشق و سرو چمن از احساس شرم و

حقارت ذلیل و خاک‌نشین شدیم.» (شرح غزل‌های حافظ، ج ۱، ص ۲۰۵).

جناب هاشم جاوید، این معنی را به شدت مردود دانسته و گفته‌اند:

در هیچ یک از آثار نظم و نثر فارسی و در هیچ فرهنگ و لغت‌نامه‌ای قصب به معنی

کمر بند نیامده تا قصب بستن، کمر بند بستن باشد. (حافظ جاوید، ص ۱۴۹)

همین مطلب را پیش از ایشان مرحوم پرتو علوی نیز گفته بود:

جز سودی کسی قصب را به معنای کمر بند نگفته و در هیچ یک از فرهنگ‌ها قصب به

نوعی از کمر بند معنی نشده.» (بانگ جرس، ص ۹۱)

بنده در پاسخ هر دو بزرگوار عرض می‌کنم، لازم نیست در فرهنگ‌ها قصب به معنی کمر بند آمده باشد، همان‌گونه که به معنی نقاب و دستار و سربند و جز آن نیز نیامده، قصب نوعی پارچه‌ی لطیف است، چنان که در این بیت مولانا دیده می‌شود:

از ما رخ زرد و جگر پاره طلب بازارچه‌ی قصب فروشان دگراست
این پارچه را اگر ببرند و بدوزند و به تن کنند، پیراهن خواهد بود چنان که در این بیت حافظ:

دامن‌کشان همی شد در شرب زرکشیده صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده
و این بیت نظامی:

ز ماهش صد قصب را رخنه یابی چو ماهش رخنه‌ای در رخ نیابی
و اگر همین پارچه را به دور سر بپیچند، دستار، چنان که خاقانی گوید:
تسا زورقی زرین گم شد ز سر گلبن کوه از قصب مصری دستار همی پوشد
و اگر بر چهره بپفکنند، نقاب، چنان که در این بیت مسعود سعد:

ای ترک لاله رخ بده آن لاله‌گون شراب تابان ز جام چون رخ لعل از قصب نقاب
یا در بیت فردوسی:

به پاسخ سیاوش چو بگشاد لب پری چهره برداشت از رخ قصب
و اگر زنان آن را بر سر افکنند، سربند یا روسری، چنان که در این دو بیت نظامی:
گر او را دعوی صاحب کلاهی ست مرا نیز از قصب سربند شاهی ست

*

افتاد چنان که دانه از کشت سربند قصب به رخ فروهشت
و سرانجام اگر قصب را به دور کمر بپیچند، کمر بند یا شال کمر خواهد بود، چنان که در بیت ما نحن فیه حافظ آمده است. بنا بر این «قصب قبا» را بستن عبارت از همان

شالی ست که تا این اواخر به دور کمر قبا می‌بستند و هنوز هم هم‌میپنهان کرد ما همین کار را می‌کنند.

دزی، خاورشناس معروف آلمانی، در کتاب «فرهنگ البسه‌ی مسلمانان» (صص ۳۳۹ و ۳۴۰)، آگاهی‌های مفیدی را که درباره‌ی اشکال مختلف قبا در میان اعراب و ایرانیان از منابع متعدد به دست آورده است، ثبت کرده و ضمن آن که می‌گوید شرقی‌ها درباره‌ی چیزهایی مانند قبا که هر روز با آن سر و کار دارند و همه‌ی مردم آن‌ها را به خوبی می‌شناسند، در نوشته‌های خود توضیح زیادی نمی‌آورند، اما شکل قبای ایرانیان، با همه‌ی اجزاء آن، از سفرنامه‌های جهانگردان اروپایی به طور کامل قابل شناسایی است. به خصوص این چند جمله‌ی آن کتاب برای بحث ما بسیار سودمند و راه‌گشا است. دزی از قول شاردن آورده است:

... با این که قبا در محل تهی‌گاه، خوب به بدن می‌چسبد، مع‌ذک دو یا سه کمر بند دولا به پهنای چهار انگشت، پاکیزه و فاخر، (کلمه‌ی زرکش را به یاد بیاوریم)، روی آن می‌بندند.

و از توئو نقل کرده است: *رتال جامع علوم انسانی*
برای بستن بندهای قبا، همیشه باید از یک خدمتکار کمک گرفت و علی‌هذا اغلب مردم ناچار فقط یکی از بندها را می‌بندند و باقی را آویزان می‌گذارند. به محض رسیدن به خانه، به رعایت نظافت قبا را بیرون می‌آورند.

آن چه می‌ماند، مشکل کلمه‌ی «نرگس» است که بنده هیچ تردیدی ندارد که در این جا کلمه‌ی «زرکش» تحریف شده و به «نرگس» تبدیل یافته است. آنان که با نسخه‌های خطی قدیم سر و کار دارند و از نهایت امساک کاتبان در گذاشتن نقطه‌های کلمات و سرکش‌گاف آگاهند، به خوبی می‌توانند مجسم کنند که اگر هنگام نوشتن کلمه‌ی زرکش،

حرف «ز» کمی کوچک‌تر و بالاتر از حرف «ر» نوشته شود و انتهای آن به «ر» چسبیده باشد، بسادگی می‌تواند آن را نرگس هم خواند. این تحریف از همان آغاز تدوین و استنساخ دیوان حافظ پدیده آمده و در بعضی از قدیم‌ترین نسخه‌ها راه یافته است، اما صورت درست آن یعنی «زرکش» هم چنان که علامه‌ی قزوینی در حاشیه‌ی صفحه‌ی ۲۳ دیوان نوشته است، در «غالب نسخ» مورد استفاده‌ی آن مرحوم ثبت شده و نرگس تنها در نسخه‌ی اساس (نسخه‌ی خلخال) و یک نسخه‌ی دیگر آمده است. مرحوم پرتو علوی نیز به این تحریف توجه کرده است و استاد دکتر خطیب‌رهر نیز همین وجه «زرکش» را مناسب دانسته است.

قصب زرکش قبا، پارچه‌ی لطیف کتانی یا ابریشم زربفت است که روی کمر قبا محکم پیچیده می‌شود و همان است که حافظ در بیتی دیگر آن را «کمر زرکش» گفته است. امید در کمر زرکشت چگونه نبندم دقیقه‌ای ست نگارا در آن میان که تو دانی اکنون می‌توانیم به معنی دقیق بیت نزدیک شویم. برای رسیدن به معنی بیت آن‌چه تا کنون هیچ یک از صاحب‌نظران به آن نیندیشیده‌اند و کلید‌گشایش مشکل بیت نیز همان است، مفهوم مخالف کمر بستن، یعنی کمر گشودن است.

در این بیت حافظ دقت کنیم:

بگشا بسند قبا تا بگشاید دل من که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود
 با توجه به آن‌چه از «فرهنگ البسه‌ی مسلمانان» خواندیم که به محض رسیدن به خانه قبا را از تن بیرون می‌آورده‌اند، پیداست که اگر کسی شال دور کمر خود را محکم پیچیده باشد، نمی‌تواند راحت روی زمین بنشیند. بنا بر این حافظ به معشوق می‌گوید، بند قبا را باز کن تا بتوانی راحت کنار من بنشینی و مرا از دلتنگی نجات بدهی زیرا گشایش کار من از پهلوی تو نشستن است.

در این بیت دیگر حافظ نیز همین مفهوم به روشنی دیده می‌شود:
 بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم
 این مطلب در شعر شاعران پیش و پس از حافظ نیز بارها آمده است. از جمله
 فرخی سیستانی می‌گوید: (به نقل از لغت‌نامه‌ی دهخدا).

آن کمر باز کن بتا ز میان زین غم و وسوسه مرا برهان
 و کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی:

مانند گل دو رنگی ای بینایی بی‌زر رخ گلگون به کسی ننمایی
 پندارم غنچه‌ای که تا دامن دل پر زر نکنی بند قبا نگشایی
 و خواجه‌ی کرمانی:

خط کله برشکن گل‌اله برافشان بند قبا بگشای جام طرب گیر
 و صائب تبریزی:

به راه پر خطر دامان کوشش از میان بگشا به منزل چون رسی بند قبا بگشاکمر واکن
 و از هم او:

چند چون شمع ز فانوس حصاری باشی بلی تکلف بگشا بند قبا ای ساقی
 و باز از خود حافظ:

خوشش باد آن نسیم صبحگاهی که درد شب‌نشینان را دوا کرد
 نقاب گل کشید و زلف سنبل گره بند قبای غنچه وا کرد
 با دقت در این شواهد، آشکار می‌شود که بند قبا گشودن به معنی آمدن و نشستن
 است.

پس مفهوم مخالف آن کمر بستن یا بند قبا بستن، نیز به معنی برخاستن و رفتن خواهد
 بود. بدان‌گونه که در این بیت حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌بینیم:

کمر بستن و رفتن شاهوار
و این بیت از خود حافظ:

خوش بسوز از غمش ای شمع که اینک من نیز

به همین کار میان بسته و برخاسته‌ام

و این بیت از صائب:

به جمعیت دل صد پاره‌ی عاشق خطر دارد

کمر بستن برد از باغ بیرون دسته‌ی گل را

و در این دو بیت صائب، هر دو مفهوم مخالف در کنار یکدیگر آمده است:

میان بگشاکه در آیین مستان کمر بستن چو زتار است امروز

چه خیال است توانیم کمر بستن باز ما که در رهگذر سیل کمر وا کردیم

پس چون لازمه‌ی کمر بستن معشوق، برخاستن و رفتن اوست، فرخی سیستانی

می‌گوید:

گفتم ای ماه دل افروز کمر نیز میند که کمر بستن تو کرد مرا خسته جگر

و سرانجام معنی بیت حافظ:

مرا و سرو چمن را به خاک راه نشانند زمانه تا قصب زرکش قبای تو بست

از همه‌ی شواهدی که دیدیم، بر می‌آید که «قصب زرکش قبا» را بستن، کنایه از

برخاستن و رفتن است، چنان‌که تا همین امروز کنایه‌ی شال و کلاه کردن در تداول عامه‌ی

فارسی‌زبانان به معنی لباس رسمی پوشیدن و مهیای رفتن شدن است، چنان‌که علامه

دهخدا نیز در یادداشت خود در «لغت‌نامه» به آن تصریح کرده است.

پس حافظ به معشوق می‌گوید: زمانه آن‌گاه که کمر بند زر بفت قبای تو را بست،

برخاستن و رفتن تو مرا به خاک سیاه نشانند.

با یادآوری نوشته‌ی دزی که کسی نمی‌تواند به دست خودش بند قبایش را ببندد و خدمتکاری باید به او کمک کند، نقش زمانه یا دست تقدیر نیز در این جا روشن می‌شود. و هم‌چنین با برخاستن و به راه افتادن تو، سرو چمن به خاک سیاه نشست، زیرا:

پیش رفتار تو سر بر نگرفت از خجلت

سرو سرکش که به ناز از قد و قامت برخاست

و برای آن که:

نگرد دیگر به سرو اندر چمن هر که دید آن سرو سیم‌اندام را
 در پایان، در پیش‌گاه همه‌ی بزرگان و محققانی که درباره‌ی این بیت و ابیات دیگر حضرت لسان‌الغیب مطلب‌ها نوشته‌اند و نکته‌های فراوان از آنان آموخته‌ام، سر تعظیم فرود می‌آورم و امیدوارم با این دلایل و توضیحات، بحث درباره‌ی این بیت بحث‌انگیز خاتمه یافته باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. جاوید، هاشم: حافظ جاوید، چاپ دوم، نشر فرزانه، تهران، ۱۳۷۷.
۲. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲.
۳. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، تهران.
۴. خطیب‌رهبر، دکتر خلیل: شرح دیوان حافظ، انتشارات صفی‌علی شاه، تهران.
۵. دزی، ر.پ.آ: فرهنگ البسه‌ی مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
۶. زریاب خوبی، دکتر عباس: آینه‌ی جام. چاپ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۷.
۷. سودی بسنوی: شرح دیوان حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، چاپ سوم، بی‌تا، تهران، ۱۳۵۷.
۸. علوی، پرتو: بانگ جرس، چاپ اول، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹.
۹. فرزانه، سید محمد: مقالات فرزانه، به اهتمام احمد اداره‌چی گیلانی، ناشر: مؤلف، تهران، ۱۳۵۶.
۱۰. ناتل خانلری، پرویز: چند نکته در تصحیح دیوان حافظ، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۳۷.
۱۱. هروی، دکتر حسینعلی: شرح غزل‌های حافظ. نشر نو، تهران، ۱۳۶۷.